

پرونده «وطن امروز» به بهانه پیام‌ر هبر انقلاب به همایش «یکصدمین سالگشت باز تأسیس حوزه علمیه قم»

کانون نظر و عمل

هفته گذشته رهبر انقلاب در پیامی به همایش «یکصدمین سالگشت باز تأسیس حوزه علمیه قم» به تبیین الزامات تحقق یک «حوزه پیشرو و سرآمد» پرداختند. ایشان بر اهمیت نوآوری، بالندگی و پاسخگویی حوزه به مسائل نوپدید تأکید کردند و مهم‌ترین وظیفه حوزه را «بلاغ مبین» دانستند که شامل ترسیم خطوط اصلی و فرعی تمدن نوین اسلامی و تبیین و ترویج آن در جامعه‌است.

رهبر انقلاب در این پیام، تاریخچه شکل‌گیری حوزه علمیه قم و نقش آیت‌الله حاج‌شیخ عبدالکریم حائری در بنیان‌گذاری آن را مورد اشاره قرار دادند و از افتخارات این حوزه به ظهور شخصیت‌هایی چون حضرت امام و توانایی ایشان در ریشه‌کن کردن رژیم فاسد شاهنشاهی اشاره کردند.

ایشان حوزه علمیه را تنها یک مؤسسه آموزشی ندانستند و آن را مجموعه‌ای از علم، تربیت و کارکردهای اجتماعی و سیاسی معرفی کردند. در این راستا، ایشان به سرفصل‌هایی اشاره کردند که می‌تواند حوزه را به معنای واقعی «پیشرو و سرآمد» کند. از جمله این سرفصل‌ها، پاسخگویی به مسائل حکمرانی اسلامی و نحوه اداره جامعه، تربیت نیروی مذهب و کارآمد

سایه سنگین سربازان رضاشاه روی دیوارهای حرم حضرت معصومه(س) افتاده بود. سسال ۱۳۰۷ شمسی بود و تیغ «متحدالشکل کردن» لباس‌ها، این بار نه برای مردان که برای روحانیون تیز شده بود. صدای آنان که بلند می‌شد، مأموران دولتی با چکمه‌های برق‌انداخته منتظر

می‌ایستادند تا ببینند چه کسی عمامه سیاه یا سفید بر سر می‌گذارد. آن سوی مرزها، در حرم امام علی(ع)، انگلیسی‌ها فیصل را به تخت پادشاهی عراق نشاندند و بودند و در دمشق، فرانسوی‌ها مشغول تقسیم‌بندی محله‌های سنی و شیعه‌نشین بودند. اما حوزه‌های علمیه، برخلاف تصور استعمار، نه دژهای خاموش که آتشگاه‌های مقاومت بودند. این نوشته، روایتی است از تلاش حکومت‌های وابسته برای خفه کردن صدای علما و پاسخی که از دل جهره‌های تارک مدرسه فیضیه و صحن کاظمین برخاست.

■ **فصل اول: عمامه‌های سرخ‌شده قم**

رضاشاه فکر می‌کرد با یک بخشنامه می‌تواند هزار سال تاریخ را پاک کند. دستور داده بود روحانیون یا باید کلاه پهلوی بر سر بگذارند یا عمامه‌های‌شان را با رنگ سیاه-رنگ درباریان- بپوشانند. پاسخ را آیت‌الله حائری یزدی، بنیانگذار حوزه قم در سکوت داد: او نه تنها عمامه سفیدش را نگه داشت که طلبه‌ها را به تحصن در حرم دعوت کرد.

در همان روزها، در عراق، میرزای نابیی فتاوی‌ی صادر کرد که مثل بمب صدا کرد: «هر همکاری با دولت فیصل، حتی ساخت مدرسه، حرام است، مگر آنکه مستقیماً زیر نظر مرجعیت باشد». استعمار انگلیس که فکر می‌کرد با آوردن یک شهباده‌اش از حجاز کار را تمام کرده، حالا با شبکه‌ای از کنش‌خانه‌های زیرزمینی روبرو شده بود که بچه‌ها را با خط نسخ – نه خط لاتین – قرآن یاد می‌دادند.

■ **فصل دوم: قیام‌های بی‌صدا**

در سامرا آیت‌الله سیدمحمدحسن شیرازی (میرزای شیرازی) کاری کرد که هیچ سیاستمداری جرأتش را نداشت. او از طریق شبکه وکلا، پیامی را به تمام روستاهای عراق فرستاد: «هر کس مالیات به دولت بپردازد، مانند کسی است که به جای زکات به ستمگران کمک کرده باشد». نتیجه؟ دههار روستای شیعه‌نشین یک سال تمام از پرداخت مالیات سر باز زدند.

فرانسوی‌ها در سوریه می‌خواستند با ایجاد درگیری مذهبی، علما را سرگرم کنند اما سیدعبدالحسین اصفهانی در کاظمین فتاوی‌ی داد که نقشه‌شان را نقش بر آب کرد: «دفاع از سنی مظلوم، مانند دفاع از شیعه است». این جمله، پایه‌های «وطن اسلامی» را ریخت، مفهومی که دهه‌ها بعد در برابر ناسیونالیسم عربی ایستاد.

در زمانه‌ای که قدرت اغلب با ارتش، زرادخانه یا قانون تعریف می‌شود، چگونه نهادی مانند حوزه علمیه که نه ارتش دارد و نه ابزارهای رسمی حکمرانی، توانسته قرن‌ها در برابر قدرت‌های سیاسی سر پا بماند، تأثیرگذار باشد و حتی گاه مداخلت قدرت را تغییر دهد؟ این پرسش، نقطه

ورود ما به دنیای دیپلماسی غیررسمی حوزه‌های علمیه، جهانی پر از رمز و راز، سکوت‌ها و میانه‌جی‌گری‌هایی که در ظاهر بی‌صدا اما در باطن پر تأثیرند.

در این یادداشت می‌کوشم سازوکارهای درونی حوزه‌های علمیه را به عنوان نهادهایی خودگردان و اقتدارمند بررسی کنم؛ سازوکارهایی که به‌رغم فشار استبداد، بقا یافته‌اند و گاه در تحولات اجتماعی و سیاسی نقش ایفا کرده‌اند. این بررسی، نه تنها به شناخت یکی از پیچیده‌ترین ساختارهای سنتی در ایران و جهان اسلام کمک می‌کند، بلکه امکان فهم بهتر از کارکرد اقتدار غیررسمی در جوامع غیرلیبرال را نیز فراهم می‌آورد.

حوزه‌های علمیه از دوره‌های نخستین تأسیس خود، مدلی از سازمان‌دهی را پیش گرفته‌اند که مبتنی بر تمرکزذایی و استقلال مالی و فکری است. بر خلاف دانشگاه‌ها یا دیگر نهادهای آموزشی که وابسته به دولت‌ها یا منابع مشخص‌اند،

در هنگامه بحران‌ها، آنگاه که تاریکی استبداد و سیطره بیگانگان بر فضای اجتماعی و سیاسی ایران و عراق سایه می‌افکند، چراغی فروزان از دل باور مردم برمی‌خاست: حوزه‌های علمیه. بر خلاف

تصور برخی، حضور دین در میان‌های اجتماعی، تنها محدود به عبادت و تعلیم احکام فردی نبوده، بلکه در بزنگاه‌های تاریخی، علما و فقهای دینی در صفا اول مقابله با تهدیدهای بیرونی و درونی ایستاده‌اند. این نقش راهبردی، نه صرفاً محصول موقعیت فردی چند فقیه، بلکه برخاسته از سرشت نهادی حوزه‌های علمیه است که خود را موظف به حفظ دین، مردم و هویت امت اسلامی می‌دانند.

یکی از ویژگی‌های اساسی نهاد روحانیت شیعه، استقلال ساختاری و پیوند عمیق اجتماعی با بدنه مردم است. برخلاف دیگر نهادهای سنتی یا دولتی، حوزه‌های علمیه نه از سوی حکومت‌ها تأسیس شده‌اند و نه وابسته به قدرت‌های مادی‌اند. همین استقلال، علما را قادر کرده تا در مواقع تهدید، بدون ملاحظات حکومتی، به دفاع از مردم و مصالح عمومی بپردازند. این مسؤولیت‌پذیری اجتماعی، از عمق آموزه‌های فقه شیعه برخاسته است که علما را نه صرفاً معلم و مفتی، بلکه «وارثان انبیا» و حافظان دین و جامعه می‌داند. جنبش‌های مقاومت در برابر استبداد در ایران، همواره از حمایت یا حتی رهبری مستقیم علما برخوردار بوده‌اند. یکی از برجسته‌ترین نمونه‌ها، فتاوی

■ **فصل سوم: جنگ سرد فتاوی**

رضاشاه و فیصل اول، هر دو شاگردان مکتب استعمار بودند اما ۱۲ سرتاوتی متفاوت در برابر حوزه‌ها پیش گرفتند. در تهران، چکمه‌های نظامی وارد صحن حرم می‌شدند؛ در بغداد، انگلیسی‌ها پول و مقام پیش پای علما می‌گذاشتند. پاسخ حوزه اما در هر دو مورد، از جنس دیگری بود. در عراق، ماجرا شکل پیچیده‌تری داشت. فیصل اول دستور داده بود هر روحانی که با دولت همراهی کند، ماهانه ۳ دینار طلا دریافت می‌کند. میرزای نابیینی در پاسخ، مالیات شرعی (نسخه امام) را برای ساخت «مدارس آزاد» ۲ برابر کرد. نتیجه؟ طلبه‌های نجف با پول خودشان، نخستین مدرسه‌ای را ساختند که تاریخ اسلام را بدون تحریف‌های کتاب‌های درسی دولتی تدریس می‌کرد.

■ **فصل چهارم: قلم‌های خونی**

۱۹۲۶ میلادی، دمشق، فرانسوی‌ها تازه «دولت علویان» را جعل کرده بودند که یک ائتلاف غیرمنتظره افتاد: آیت‌الله سیدمحسن‌امین عاملی، کتاب «کشف‌الارتیاب» را منتشر کرد؛ متنی که ثابت می‌کرد تقسیم‌بندی‌های مذهبی در سوریه، توطئه‌ای بیش نیست یک مأمور فرانسوی می‌گوید(ارشيو وزارت مستعمرات پاریس): «دستور داشتیم هر نسخه از کتاب را توقیف کنیم اما مردم آن را روی پارچه‌ها می‌نوشتند و مثل پرچم کمشورشان محافظت می‌کردند. وقتی نیروهای ما یک نسخه را می‌سوژانند، ۱۰ نسخه جدید ظاهر می‌شد». در همین اوضاع، رضاشاه در ایران تصمیم گرفت از راه دیگری وارد شود: «مدرسه‌های دولتی دین‌ستیز». کتاب‌های درسی جدید می‌نوشتند که گویی اسلام در قرن هفتم مرده است. حوزه قم اما با انتشار «رساله‌های عملیه جیبی» پاسخ داد؛ کتابچه‌هایی کوچک که در جیب دانش‌آموزان پنهان می‌شد و احکام را به زبان ساده آموزش می‌داد.

■ **فصل پنجم: سربازان بی‌سلاح**

تراژدی واقعی این‌بود که بسیاری از این مقاومت‌ها هرگز در کتاب‌های تاریخ نیامد. مثل طلبه‌ای در سامرا که شب‌ها با قاپق از دجله عبور می‌کرد تا برای روستاهای ممنوع‌الورود، درس تفسیر بگوید. یازنانی در کاظمین که نسخ خطی ممنوعه را در تن‌ورهای نان پنهان می‌کردند. نظمیه رضاشاه گزارش داده بود: «هر قم زنی به نام فاطمه را دستگیر کردیم که از چادرش به عنوان پوشش استفاده می‌کرد. زیر آن ۳۴ جلد رساله عملیه و یک نامه همراه داشت». امروز که به آن سال‌ها نگاه می‌کنیم، یک درس بزرگ برای‌مان دارد: حوزه‌های علمیه نه باسلحه که با «دانش مقاوم» جنگیدند. وقتی رضاشاه فکر می‌کرد با برداشتن عمامه‌ها، دین را برداشته است، نمی‌دانست همین نظمیه رضاشاه که ظاهر شکست‌خورده، دارند طرحی نو برای آینده می‌ریزند. شاید حق با ماور فرانسوی بود که در خاطراتش نوشت: «ما فکر می‌کردیم با آهن می‌توانیم تاریخ را عوض کنیم. آنها اما با جوهر و پارچه، دنیایی ساختند که توپ‌های ما در آن بی‌اثر بود».

و حفظ هویت جهادی حوزه است.

رهبر انقلاب همچنین بر اهمیت شناخت و تقویت هویت جهادی حوزه و لزوم مشارکت حوزه در تولید و تبیین نظامات اداره جامعه و نوآوری‌های تمدنی در چارچوب پیام جهانی اسلام تأکید کردند. ایشان حوزه را به عنوان نهادهی برونگرا معرفی کردند که باید در خدمت فکر و فرهنگ جامعه باشد.

حضرت آیت‌الله خاتمیانی توصیه‌هایی نیز برای تحقق حوزه «پیشرو و سرآمد» ارائه دادند که شامل لزوم به‌روز بودن حوزه، تربیت نیروهای کارآمد و تقویت ارتباط حوزویان با مردم بود. ایشان با تأکید بر اهمیت تعامل با نسل جوان و تدوین دروس حوزه بر مبنای فقه روشن‌بین و پاسخگو، به ضرورت تقویت روحیه زهد و مجاهدت در طلاب اشاره کردند. این پیام، نقشه راهی برای آینده حوزه علمیه قم و چگونگی نقش‌آفرینی آن در جامعه اسلامی به شمار می‌رود.

در پرونده پیش‌رو با نگاهی به تاریخ حوزه، به امکان‌های این نهاد برای مقابله با تهدیدها پرداخته‌ایم.

علیرضا مودثی

در میانه قرن بیستم، جغرافیای جهان اسلام به گونه‌ای شکل گرفت که انگار روی میز مذاکره قدرت‌های استعماری ترسیم شده بود، نه بر پایه اراده ملت‌ها و تاریخ. پیمان‌نامه‌هایی چون سایکس – پیکو و وعده بالفور، اگرچه در زمان خود در پوششی از دیپلماسی و منافع ژئوپلیتیک مطرح شدند اما در واقع طرح‌هایی خاموش و هدفمند برای فروپاشی پیوستگی‌های تمدنی، هویتی و دینی در دنیای اسلام بودند.

سال ۱۹۱۶ بریتانیا و فرانسه بدون هیچ‌گونه مشورت با ساکنان منطقه، توافقیه محرمانه موسوم به سایکس – پیکو امضا کردند که به موجب آن سرزمین‌های امپراتوری عثمانی پس از جنگ اول جهانی میان این ۲ قدرت استعماری تقسیم می‌شد. این پیمان، نخستین گام رسمی برای برهم زدن ساختارهای بومی و جایگزین کردن مرزهایی مصنوعی بود که نه‌تنها از پیوندهای قومی و دینی بی‌خبر بود، بلکه عمداً آنها را نادیده می‌گرفت.

تحلیل‌گران متعددی از جمله آلبرت هورانی و جیمز گلون معتقدند سایکس – پیکو پروژه‌ای برای «شکستن استخوان‌بندی فرهنگی و تمدنی منطقه» بود؛ چیزی که بعدها مینه‌ساز شکل‌گیری دولت‌های فاقد مشروعیت اجتماعی شد. در سایه این تجزیه، مناطقی مانند شام و عراق با مرزهایی رو به‌رو شدند که قبلاً هیچ‌گاه وجود نداشت و اقوام و مذاهب مختلف در کنار هم با مقابل یکدیگر قرار گرفتند.

سال ۱۹۱۷ رابرتو جیمز بالفور، وزیر خارجه بریتانیا، طی نامه‌ای به لرد روچیلد، از حامیان صهیونیسم، وعده تشکیل یک «خانه ملی برای یهودیان» در فلسطین را داد. این وعده، بدون در نظر گرفتن واقعیت تاریخی و جمعیتی فلسطین، اساس پروژه صهیونیستی را بنا نهاد که تا امروز، منشأ بسیاری از بحران‌های امنیتی، انسانی و هویتی در منطقه باقی مانده است.

نکته قابل تأمل این است که این ۲ پیمان، یعنی سایکس – پیکو و وعده بالفور، اگرچه ظاهراً در بسترهای متفاوت تنظیم شدند اما در حقیقت مکمل یکدیگر بودند: اولی، برای تجزیه منطقه؛ دومی، برای کالشتن یک دولت بیگانه در قلب آن.

از منظر هویتی، پیامدهای این پیمان‌ها صرفاً در تغییر جغرافیا نبود، بلکه برخاستی از هویت‌های کهن‌کهنه‌شده، تضعیف‌شده و در تضاد با هم پدید آورد. بسیاری از مراکز تمدنی شیعی، مانند نجف و کربلا، در مرزهای جدید گرفتار آمدند و ارتباط سنتی خود با مناطق پیرامون، از جمله شام و ایران، دچار اختلال شد.

از سوی دیگر، شکل‌گیری رژیم صهیونیستی نه‌تنها چالشی برای اسلام به

با زور، که با زبان، شبکه و اعتماد.

در خطرات آیت‌الله بروجردی نقل شده ایشان بارها برای حل اختلافات محلی یا رفع مشکلات عمومی، بدون دخالت مستقیم دولت، میانجی‌گری می‌کرد. این نوع «دیپلماسی غیررسمی» به حوزه این امکان را می‌داد در حاشیه قدرت رسمی، همچون نهادی تأثیرگذار عمل کند. یکی دیگر از عوامل ماندگاری حوزه، نظام استاد – شاگردی است که نه فقط دانش، بلکه فرهنگ، منش و راهبردهایی مواجهه با قدرت را منتقل می‌کند. این نظام، برخلاف ساختارهای سلسله‌مراتبی خشک، انعطاف‌پذیر و بر پایه تجربه و تشخیص فردی استوار است. شاگردان پس از سال‌ها تربیت، خود بدل به حامان اقتدار غیررسمی می‌شوند و به شهرهای مختلف رفته، شبکه‌ای از نفوذ را گسترش می‌دهند.

برای نمونه، بسیاری از روحانیون شاخص معاصر، مانند آیت‌الله مطهری، شاگردان مستقیم استادانی چون علامه طباطبایی یا امام خمینی بودند که نه‌تنها دانش، بلکه راهبرد تفکر در شرایط بسته و چگونگی گفت‌وگو با جامعه را به آنها آموختند. این انتقال نسلی، یکی از رازهای اقتدار بی‌سلاح حوزه است. یکی از وجوه پیچیده دیپلماسی حوزه، رویکرد میانجیانه‌اش نسبت به قدرت‌های رسمی است. حوزه نه همیشه در تقابل بوده و نه همواره تابع؛ گاهی در مصالحه درآمده، گاهی به سکوت پناه برده و گاهی در بزنگاه‌های تاریخی، سرنوشت کل امت می‌داند.

شاید برجسته‌ترین و نظام‌مندترین نمود نقش حوزه علمیه در تقابل با تهدیدهای گوناگون، مشارکت ساختاری آن در انقلاب اسلامی ایران باشد. امام خمینی(ره) که خود فقیه و مدرس حوزه بودند، با بهره‌گیری از شبکه طلاب و روحانیون در سراسر کشور، مفاهیم انقلابی را ترویج دادند. برخلاف بسیاری از جنبش‌های مدرن که از نخبگان دانشگاهی یا نظامی برخاسته‌اند، انقلاب اسلامی ایران با محوریت حوزه علمیه شکل گرفت و همین ویژگی، آن را از نظر تنوع‌ر و اجتماعی متمایز می‌کند.

طلاب جوانی که در دهه ۵۰ شمسی در قم، مشهد، تهران و دیگر شهرها تحصیل می‌کردند، به چریک‌های فکری تبدیل شدند. آنان با خطرپذیری و روشنگری، مفاهیم مبارزه، استقلال، عدالت و حاکمیت دینی را به سطح جامعه آوردند و عملاً پیشاهنگان افکار عمومی شدند. حوزه نه‌تنها کانون صدور پیام انقلاب بود، بلکه پس از پیروزی نیز بار سنگین تبیین و تحقق آن را بر دوش کشید.

سوال مهمی که باید به آن پاسخ داد، این است: چرا حوزه توانسته در تمام این دوره‌ها در خط مقدم باقی بماند؟ پاسخ در ماهیت ویژه تربیت دینی و اجتماعی

شنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۴

وطن امروز | شماره ۴۳۱۲

اندیشه



تجزیه سرزمین، تجزیه هویت

شکل عام، بلکه تهدیدی خاص برای باورهای شیعی پیرامون قدس، مهدویت و مظلومیت تاریخی بود. بسیاری از متفکران شیعی، از جمله علامه طباطبایی، امام موسی صدر و شهید مطهری، نسبت به این تجزیه‌ها و پیامدهایش هشدار داده و آن را بخشی از پروژه جاسازی اسلام از سیاست و مقاومت می‌دانستند. در این بستر بحرانی، یکی از تحولات مهم، ظهور و گسترش حوزه علمیه قم در دهه‌های نخستست قرن بیستم بود. قم که تا پیش از آن تنها شهری زیارتی به شمار می‌رفت، با حضور فقیهان برجسته‌ای چون آیت‌الله حائری یزدی و سپس امام خمینی(ره)، به قطب جدیدی برای تفکر سیاسی – اسلامی شیعه بدل شد.

حوزه قم، برخلاف فضای سنتی حوزه‌های پیشین که بیشتر به فقه فردی می‌پرداختند، پروژه‌ای نو برای بازتعریف جایگاه دین در اجتماع، سیاست و مقاومت را در دستور کار قرار داد. این حوزه، از همان ابتدا نه‌تنها به نقد شدید پیمان‌های استعماری پرداخت، بلکه به پرورش اندیشه‌ای اهتمام ورزید که ریشه در مفهوم امت واحده اسلامی داشت. حرکت‌های نظری همچون نظریه ولایت فقیه نیز در همین زمینه قابل تحلیل است: بازسازی قدرت دینی در برابر سلطه استعماری.

از جمله ویژگی‌های حوزه قم، بهره‌گیری از روش‌های نو در انتقال مفاهیم دینی بود. تأسیس مدارس منظم، چاپ و نشر گسترده کتاب‌های دینی و حتی ورود به رسانه‌های جمعی، بخشی از تلاش این حوزه برای تولید گفت‌مان دینی مقاوم و پاسخگو در برابر چالش‌های مدرن بود. نمونه بارز این روند، فعالیت‌های امام خمینی(ره) در دوران تبعید و سپس انقلاب اسلامی ایران بود که عملاً ایده‌های برخاسته از قم را به سطح بین‌المللی ارتقا داد. لذا پیمان‌های استعماری سایکس – پیکو و وعده بالفور، صرفاً قراردادهایی سیاسی نبودند، بلکه تلاش‌هایی برای مهندسی دوباره منطقه‌ای با پیشینه عمیق دینی، تاریخی و تمدنی بودند. این قراردادها نه‌تنها مرزها را تغییر دادند، بلکه حافظه جمعی ملت‌ها، پیوندهای معنوی و مسیرهای مقاومت را نیز دگرگون ساختند. در این میان، حوزه علمیه قم به عنوان یکی از برجسته‌ترین نمادهای بازسازی هویت اسلامی و شیعی، نشان داد در برابر سیاست‌های تجزیه‌طلبانه و تفرقه‌افکنانه، می‌توان با نوآوری و بینش دینی، پاسخی عمیق، ماندگار و تحول‌آفرین داد.

امروز نیز در میانه بحران‌های جاری منطقه، بازخوانی این پیمان‌ها و شناخت پیامدهای آنها، نه‌تنها ضرورتی تاریخی، بلکه پیش‌نیازی برای بازسازی مجدد وحدت اسلامی و بازپایی هویت تمدنی در جهان اسلام است. مخاطب امروز، بیش از هر زمان دیگری، نیازمند فهم دقیق از ریشه‌های بحران و راه‌های برون‌رفت از آن است، فهمی که بی‌شک از دل تحلیل تاریخی، نقد ساختار استعماری و آنگاه به منابع بومی و دینی برمی‌خیزد.

با صدایی بلند وارد میدان شده است.

به عنوان مثال، در دوران محمدرضاشاه، آیت‌الله بروجردی در عین حفظ استقلال حوزه، در مواردی با دربار نیز تعاملاتی محدود و محاسبه‌شده داشت. این تعامل به نوعی توازن میان بقا و تأثیر تعبیر می‌شود. دیپلماسی غیررسمی حوزه، به آن امکان داده است گاه از طریق فشار اجتماعی، گاه از راه گفت‌وگو با قدرت، مسیر خود را هموار کند، بی‌آنکه به ابزاری در دست حکومت‌ها بدل شود. اقتدار حوزه‌های علمیه نه از توپ و تفنگ که از زبان، اعتماد عمومی، شبکه‌سازی اجتماعی و حکمت رفتاری برخاسته است. این نهاد سنتی، در دل تاریخ سیاسی ایران و جهان اسلام، با هنرمندی تمام، میان مقاومت و صلحت، میان کشش و سکوت، راهی برای بقا و تأثیر یافته است. راز اصلی‌اش در انعطاف‌پذیری درونی، ارتباط وثیق با مردم و توان بازتولید مستمر خود نهفته است. در دورانی که بسیاری از نهادهای سنتی زیر بار سیاست‌زدگی فروپاشیده‌اند، بررسی حوزه‌های علمیه به مثابه نمونه‌ای از «اقتدار بی‌سلاح» غیرلیبرال عمق بخشد. شاید یکی از مهم‌ترین درس‌هایی که بتوان از این تجربه گرفت، آن باشد که قدرت، همیشه در مشت نیست؛ گاه در کلام است، گاه در رابطه است و گاه در اعتماد.

در حوزه‌های علمیه است، ترکیب علم فقه، حکمت عملی، ارتباط عاطفی با مردم و درک موقعیت تاریخی، شخصیت‌هایی را می‌پروراند که هم بصیرت دارند، هم شجاعت و هم توان مدیریت اجتماعی. این ویژگی‌ها، روحانیت شیعه را به یکی از ماندگارترین و مؤثرترین نهادهای اجتماعی خاورمیانه تبدیل کرده است. برخلاف برخی تصورها که حوزه‌های علمیه را صرفاً نهادهایی آموزشی یا محدود به مناسک دینی می‌دانند، تاریخ معاصر ایران و عراق نشان می‌دهد این نهاد، در حقیقت یکی از مهم‌ترین بازیگران اجتماعی، فرهنگی و سیاسی منطقه بوده است. حضور فعال در خطوط مقدم مقاومت علیه استعمار، استبداد و اشغالگری، تنها گوشه‌ای از کارنامه‌ای است که نشان می‌دهد، حوزه‌های علمیه در بزنگاه‌های حساس، نه‌تنها تماشاگر نیستند، بلکه به بازیگر اصلی صحنه تبدیل می‌شوند.

تأمل در این نقش‌آفرینی‌ها، ما را با این واقعیت روبرو می‌کند که هرگونه آینده‌نگری نسبت به تحولات جوامع اسلامی، نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن حوزه‌های علمیه و ظرفیت‌های نهفته آنان کامل باشد. در چهرانی که تهدیدها شکل‌های تازه‌ای به خود می‌گیرند – از جنگ نرم و فرهنگی گرفته تا حملات اقتصادی و رسانه‌ای – شاید بیش از هر زمان دیگر، به بازشناسی و بازسازی ظرفیت جهادی و بصیرتی حوزه‌ها نیازمند باشیم. این بازشناسی، نه از سر تعارف که ضرورتی راهبردی برای حفظ هویت و امنیت ملی و دینی ملت‌های مسلمان است.